

صفات انسان کامل از منظر قرآن و روایات

محمدتقی مبشری^۱

چکیده

انسان کامل انسانی است که صفات بالقوه قرار داده شده در خود را به فعلیت برساند. جریان این صفات در وجود اوست که او را به مقام خلیفه الهی می‌رساند.

روش در این پژوهش، تحلیلی، اسنادی است. بررسی آیات قرآن کریم و روایات وارده از ائمه معصومین و روش زندگی آنان (سیره) چگونگی تخلق به این صفات و دستیابی به این جایگاه را روشن می‌نماید.

ظهور این صفات در فردی آنرا به کمال رسانده و از اینرو شایستگی خلافت الهی در روی زمین را خواهد داشت. در این صورت است که وی قدرت تصرف در نظام هستی را نیز بدست آورده و قدرت انجام کارهای خارق العاده را می‌یابد.

بنابراین انسان کامل، انسانی است که استعدادهای فطری خود را بارور ساخته و از حالت قوه به فعلیت برساند. در این صورت است که آراسته به صفات الهی گشته و قدرت تصرف در نظام هستی را می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: انسان کامل، خلافت، صفات الهی، تصرف در جهان.

بیان مسئله

خدای سبحان انسان را به عنوان جانشین خود به روی زمین قرار داد و برای رسیدن به این مقصود امکانات لازم را در اختیار او قرار داد. در کنار حجت باطنی، حجت ظاهری^۱ (عقل و نبوت) را لازم و ملزوم هم ساخت و استعدادهای بی شماری به او هدیه نمود^۲ تا او بتواند در میان انبوه مشکلات و سنگلاخ‌های زندگی دنیا، به جایگاه والای خود دست یافته و خلیفه خدا در روی زمین گردد.

این استعدادها و ظرفیت‌ها که شعاعی است از صفات خدای متعال چنانچه در مسیر صحیح هدایت گردد و از حالت قوه به فعلیت برسد، فرد واجد آنرا به کمال حقیقی و جایگاه شایسته خود که همان خلافت الهی در روی زمین است، می‌رساند و هموست که می‌تواند در نظام هستی تصرف و کار خدایی انجام دهد.

آیات و روایاتی که انسان را تشویق به رنگ الهی یافتن و آراسته به اخلاق الهی شدن می‌نماید، همگی بیانگر این نکته هستند که انسان توان رسیدن به کمال را داراست و برای رسیدن به این نقطه می‌بایست ظرفیت والای خود را شکوفا سازد.

در این پژوهش ابتدا به مفهوم کمال و خلافت، ویژگی‌های خلیفه، شروط لازم و حکمت خلافت اشاره و سپس به حالت قوه بودن صفاتی که انسان را به کمال رهنمون می‌سازد و چگونگی بروز و ظهور آن یعنی فعلیت یافتن آن اشاره می‌نماییم.

سؤال اساسی در این پژوهش آنست که آیا همه انسانها قابلیت رسیدن به این مقام خلافت یا همان کمال بشری را دارا می‌باشند؟ در فرض تأیید آیا

انسانی‌هایی که استعدادهای درونی خود را به صورت کامل متبلور ساختند، توان تصرف در نظام هستی را می‌یابد؟

روش در این مقاله، تحلیلی، اسنادی می‌باشد و ابتدا به انواع استخلاف، مفهوم و ویژگی‌های استخلاف، حکمت استخلاف، شروط لازم جهت استخلاف و بالفعل یا بالقوه بودن این خلافت با استفاده از آیات و روایات می‌پردازیم، سپس با بیان برخی از اسماء و صفات الهی که در قرآن کریم آمده است و نقش آنها در تعالی انسان با استفاده از کتابهای تفسیر و روایات و سیره پیشوایان دینی اشاره می‌نماییم.

یافته‌های این پژوهش را می‌توان اینگونه بیان داشت که تنها راه رسیدن به کمال، شکوفا ساختن استعدادهای درونی و فطری است و کسی که توفیق طی این مسیر را یابد، به صفات الهی آراسته گشته و می‌تواند کارهای خدایی انجام دهد، یعنی قدرت تصرف در نظام هستی را می‌یابد.

واژه شناسی

کمال و خلافت:

کمال از ریشه کمل به معنای چیزی است که اجزاء و محاسن آن به اتمام رسیده باشد (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۰/۱۱۲). راغب، کمال را حاصل شدن چیزی هدف از خلقتش رسیدن به آن بوده ترجمه نموده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۲۶). ابن منظور و فراهیدی نیز کامل شدن چیزی را تمام شدن و زیبا شدن آن می‌دانند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/۵۹۹ و فراهیدی، ۱۴۰۹: ۵/۳۷۸). خلافت نیز از ریشه خَلَف است که

۱. اَنْزَعَمَ اَنْكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكٌ اَنْطَوَى الْعَالَمِ الْاَكْبَرِ. [ای انسان] تصور می‌کنی تو همین جسم کوچک و ناتوانی؟ در حالی که در تو عالم بزرگی قرار داده شده است. به نقل از کتاب پرتوی درخشان از اصول کافی، ج ۳، ص ۲۰۹.

۱. اِنَّ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَاَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْاَنْبِيَاءُ وَ الْاٰيَةُ وَ اَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ. خدا برای مردم دو حجت قرار داده است، حجت ظاهری و حجت باطنی. حجت ظاهری رسولان و انبیاء و ائمه هستند و حجت باطنی عقل است. بحر الانوار، ج ۱، ص ۱۳۷.

اختیار جانشینان آن‌ها قرار گیرد.

۲. **وراثتی:** مقصود از استخلاف در این نوع، وراثت از پیشینیان است که براساس آن، خدای سبحان با دخالت حکیمانه خود بر مردم منت نهاده و پس از اتمام حجت، معاندان را به هلاکت می‌رساند و قومی دیگر را وارث سرزمین آنان می‌گرداند.

در این استخلاف، نوعاً قوم مستخلف^۱ عنه دچار ظلم و فساد و تباهی‌اند و جانشین آنان نخست در استضعاف و خوف به سر می‌برند و پس از استخلاف، از اقتدار و تمکین برخوردار می‌شوند. قرآن مجید می‌فرماید: "قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ * قَالُوا أَوْزِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ". (اعراف / ۱۲۸-۱۲۹).

این استخلاف بسان گونه نخست از سنت‌های الهی است که خدای والا پس از آزمودن و احراز شایستگی مؤمنان وراثت زمین و اقتدار و امنیت را به آنان می‌بخشد. گویا این آیات در مقام بیان همین سنت‌اند: "وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ * ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ". (یونس / ۱۳ و ۱۴).

۳. **ویژه پیامبران:** خدای رحمان انبیا و اولیای خود را به گونه‌ای خاص نماینده در زمین گمارد و خلافت آنان را استوار ساخت، همانند خلافت حضرت آدم (علی نبینا و آله و علیه السلام): "وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" (بقره / ۳۰) و خلافت

در سه معنا کاربرد دارد (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴ / ۲۶۶؛ راغب، ۱۴۱۲: ۲۹۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹ / ۸۲؛ طریحی، ۱۳۷۵: ۵ / ۵۰، مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳ / ۱۰۷)؛

۱. آمدن چیزی پس از چیز دیگر و نشستن به جای او: "وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً". (فرقان / ۶۲)؛

۲. ضد قدام و به معنای مؤخر و پشت سر: "يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ". (بقره / ۲۵۵)؛
۳. به معنای تغیر.

به باور برخی، استخلاف معنای نیابت و جانشینی را می‌رساند و به دلیل آنکه دومی پس از اولی آمده و به جای او می‌نشیند، به آن خلافت نیز می‌گویند. (ابن زکریا، ۱۴۲۲: ۳۰۹، مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳ / ۱۰۷)

در نگاه برخی واژه‌شناسان قرآنی، خلافت نیابت از دیگری است؛ خواه بر اثر غیبت منوب عنه باشد یا به دلیل مرگ و عجز او یا شرافت نایب (راغب، ۱۴۱۲: ماده خلف) چنان‌که خدای سبحان انسانها را در زمین خلیفه گمارد: "وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ". (انعام / ۱۶۵).

با بررسی دقیق آیات قرآن می‌توان استخلاف را سه گونه دانست:^۱

۱. **طبیعی:** به معنای مطلق جایگزینی. براساس سنت خدای والا هر نسلی از انسانها پس از نسل دیگر، جایگزین آنان می‌گردند و به گونه طبیعی مالک دارایی‌های آنان می‌شوند. مانند آیه شریفه "هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا". (فاطر / ۳۹) جانشین ساختن انسانها در زمین یعنی خدای سبحان آیندگان را جایگزین گذشتگان می‌کند، تا آنچه برای گذشتگان بوده و در آن تصرف می‌کردند، در

(علی نبینا و آله و علیه السلام) اختصاص نداشته و فرزندان وی نیز دارای مقام خلافت الهی هستند. بنابراین اسمائی که خدای سبحان به حضرت آدم (علی نبینا و آله و علیه السلام) آموزش داد در همه انسانها به ودیعت گذاشته شده است.^۲

علامه طباطبایی (ره) جانشین شدن بعضی از انسانها به جای برخی دیگر و نسلی به جای نسل دیگر و به ارث بردن زمین برای تشکیل اجتماع صالح را نشان دهنده غیر انحصاری بودن این خلافت می‌داند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۷/۳۹۶ و ۱۵/۱۵۴ و ۱۷/۵۳).

۲. بالقوه بودن خلافت

در نظر برخی از مفسران، اسمائی که خدای سبحان به حضرت آدم تعلیم نمود، هر چند به معنای به ودیعت گذاشته شدن این اسماء در همه انسانها است ولی هر چه انسان پیش‌تر در مسیر هدایت الهی قرار گیرد و در صراط مستقیم گام بردارد، این اسماء از حالت قوه بیرون آمده و به فعلیت نزدیک می‌گردند و به گونه تدریجی و مستمر آثار این امانت به منصفه ظهور می‌رسد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵/۱۵۴ و جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۳/۴۰). صاحب‌المیزان در بحث انحصاری نبودن سنت استخلاف می‌نویسد:

خلافت نامبرده به شخص آدم (علی نبینا و آله و علیه السلام) اختصاصی ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام مشترکند، یعنی خدای والا این علم را در همه انسانها به ودیعه سپرده است، به گونه‌ای که هرگاه در مسیر درست قرار گیرد و هدایت شود، آثار آن ودیعه، آرام آرام و پیوسته، از سوی او آشکار می‌گردد و آن

حضرت داوود (علی نبینا و آله و علیه السلام): "يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ". (ص/۲۶).

از نظر مفسران شیعی، این نوع از خلافت نیز سنتی الهی است و هرگز زمین از این خلیفه «حجت خدا» خالی نخواهد بود.

از آنجا که خلافت انسان پس از کامل شدن اوست و انسانی کامل است که به این مقام نائل گردد، در این پژوهش به استخلاف انسان اشاره گردیده و مقصود از خلافت، استخلاف نوع سوم است.

الف) مفهوم شناسی

در نگره مفسران قرآن استخلاف انسان به معنای خلیفه قرار دادن اوست؛ یعنی خدای سبحان انسان را در زمین جانشین خود قرار دهد، همانگونه که آیه شریفه "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" به آن اشاره دارد.^۱

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه "كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ" نیز می‌نویسد:

ظاهر کلمه خلافت بیانگر جانشینی از سوی خداست، پس با خلافت مذکور در آیه "وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" هماهنگ است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۷/۱۹۵ و ۱۹/۱۵۱).

ب) ویژگی‌های خلیفه

۱. عمومیت داشتن

به باور اکثر مفسران خلافت الهی به حضرت آدم

کند و خردمندان متذکر شوند. ص: ۳۸ / ۲۹.

۲. رک: المیزان، ج ۱، ص ۱۱۵ و اطیب البیان، ج ۱، ص ۴۹۷ و احسن الحدیث، ج ۱، ص ۹۱ و فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۵۶.

۱. رک: المیزان، ج ۱۹، ص ۱۵۱ و احسن الحدیث، ج ۱، ص ۹۱ و تفسیر شبر، ج ۱، ص ۴۶ و درالمثور، ج ۱، ص ۴۴ و روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۰ و فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۵۶ و تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۵۶-۵۸. ۲. این کتابی است پربرت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبیر

ج) حکمت استخلاف

یکی از مطالبی که در ذیل آیات استخلاف مورد توجه برخی مفسران از جمله صاحبان تفاسیر المیزان، مبین، روح المعانی و فی ظلال القرآن واقع شده است، حکمت استخلاف است. در نگره این مفسران یکی از حکمت‌های استخلاف آزمایش بشر است.^۲

از دیگر حکمت‌های استخلاف که برخی مفسران بدان اشاره دارند، تکامل انسان است. علامه طباطبایی (ره) در بخش دیگری از تفسیر آیه ۱۴۰ آل عمران می‌نگارد:

خدای رحمان نظمی در جهان هستی قرار داده که همه انواع موجودات به منتهای سیری برسند که خدا برایش معلوم کرده است، و سعادت مقدر خود را دریابد. پس اگر در آن مسیر الاهی قرار گیرد و از خط سیر خود خارج نگردد، بی‌گمان به نهایت سعادت خود می‌رسد. انسان هم از این قائده مستثنا نیست، و اگر در راهی قدم بگذارد که خدا در فطرت او نهاده است و [بکوشد تا] از راه فطرت منحرف نگردد؛ یعنی از کفر به خدا و آیات الاهی و تبه‌کاری در زمین بپرهیزد، خدا او را به سوی عاقبت نیک و حیات طیبه و هر خیری ره می‌نماید. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸ / ۲۵۵). در نگره مرحوم علامه برای رسیدن به حیات طیبه راهی به جز بارور ساختن فطرت انسانی و به تعبیری شکوفا ساختن استعدادهای درونی وجود ندارد.

د) شروط لازم جهت استخلاف

همانگونه که بیان شد، خلافت انسان در صورتی است که به کمال رسیده باشد. حال سخن در آنست که چه شروطی جهت خلافت انسان لازم است. از مجموع

ودیعۀ از قوه بفعل در می‌آید (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵ / ۱۵۴).

نویسنده تفسیر تسنیم نیز در این خصوص پس از بیان این نکته که خلافت دارای حقیقتی تشکیکی است می‌گویند:

خلافت الهی از سنخ کمال وجودی و مقول به تشکیک است و مراحل عالی آن در انسانهای کامل نظیر حضرت آدم و انبیا و اولیای دیگر یافت می‌شود و مراحل مادون آن در انسانهای وارسته و متدین متعهد ظهور می‌کند. (جوادی، ۱۳۷۸: ۳ / ۵۵)

ایشان در توضیح این مطلب می‌گویند:

اگر انسانی نتوانست و یا نخواست اسمای الهی را هر چند در حد متوسط یا ضعیف به فعلیت برساند خلافت وی در حد قوت است، نه فعلیت، و خود او نیز خلیفه بالقوه است، نه خلیفه بالفعل؛ گرچه مراتب قرب و بُعد قوه نیز مختلف است. (جوادی، ۱۳۷۸: ۳ / ۵۶)

این سخن که فرزندان آدم نیز در این مقام با او مشترک هستند و اینکه علم به اسماء در همه انسانها به ودیعت گذاشته شده است، حاکی از عدم انحصار آن در انبیاء الهی است.

۳. عدم تعارض با آزادی انسان

از دیگر ویژگی‌های سنت استخلاف، عدم تضاد آن با آزادی و اختیار بشر است. رسیدن به کمال در صورتی دارای ارزش است که با اختیار بشر همراه باشد. از اینرو برخی مفسران از جمله علامه طباطبایی (ره)، آیت الله جوادی، رشیدرضا و برخی دیگر از مفسران به این نکته اشاره دارند.^۱

۲. ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۲۵۵، تفسیر المبین، ج ۱، ص ۲۱۲، روح المعانی، ج ۵، ص ۳۱، فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۳۵۶.

۱. ر.ک: المیزان، ج ۷، ص ۳۵۵، تسنیم، ج ۳، ص ۱۲۹، المنار، ج ۸، ص ۲۲۰.

مدینه فاضله در صورتی تحقق می‌یابد که افراد جامعه متصف به صفات الهی باشند، یعنی انسان کامل گردیده باشند. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۷ / ۲۱۹).

صاحب تفسیر الفواتح الإلهیه و المفاتح الغیبیه در تفسیر آیه شریفه "وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو" می‌نویسد:

کلیدهای خزائن غیب می‌تواند در اختیار انسان قرار گیرد ولی در صورتی که به اخلاق الهی متصف باشد. آراستگی به صفات الهی نیز میسر نیست مگر به متابعت کامل از کمال مطلق و این آراستگی به کمال در وجود نبی گرامی اسلام به تحقق رسیده است. (نخجوانی، ۱۹۹۹ م: ۱ / ۲۴).

صاحب تفسیر من هدی القرآن در این خصوص آورده است:

بزرگترین و ظاهرترین صفت خدا رأفت و رحمت اوست و هدف از رسالت انبیاء هم جاری ساختن این صفات در وجود بشر است تا اینکه انسان از صفات حیوانی نجات یافته و به اخلاق الهی متصف گردد. (مدرسی، تهران، ۱۴۱۹: ۱۵ / ۱۱۲).

تا بدین جا به این نتیجه رسیدیم که انسانی شایستگی خلافت الهی را دارد که به کمال خود رسیده باشد و از سویی کمال انسان در گرو فعلیت یافتن صفات الهی به ودیعه گذاشته شده در وجود انسان است. بنابر این آنچه مورد طلب خدای والاست جریان یافتن صفات او در وجود انسانهاست، لذا به برخی از این صفات و نقشی که این صفات در زندگی بشر دارد

آیات و روایات می‌توان به این نتیجه رسید که زمانی انسان اهلیت این جایگاه را بدست می‌آورد که آراسته به صفات الهی باشد. اینکه در آیه کریمه آمده است: "صَبِغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبِغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ" اشاره به این نکته دارد که انسان باید به رنگ الهی درآید، رنگ پاک و پرهیزکاری، رنگی که بر اساس فطرت پاک و بی‌آلایش ریخته شده.

اینکه در روایات وارده از ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) توصیه به آراسته شدن به اخلاق الهی و یا به ادب الهی شده است دلیل اهمیت این امر است:

قال رسول الله (ص): «يَا عَلِيُّ أَحَبِّتَ مَا أَحَبَّ اللَّهُ وَأَخَذْتَ بِأَدَبِ اللَّهِ»^۲

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْخُذُ بِأَدَبِ اللَّهِ»^۳
قال علي (ع): «ومن تأدب بأدب الله، أذاه ذلك إلى الفلاح الدائم»^۴

صاحب تفسیر روح البیان در تفسیر آیه شریفه "وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَّهْدِينِ" می‌گوید:

حرکت ابراهیم (ع) به سوی خدا به این معناست که او از قالب بشری و صفات آن به قلب و صفات قلب حرکت می‌کند و از قلب به سوی روح و از روح به آراسته شدن به اخلاق الهی طی طریق می‌نماید که آن فناء در صفات الهی است. (حقی بروسوی، ۱۴۰۵: ۳ / ۵۳۸).

صاحب تفسیر الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن می‌گوید:

^۴ . کسی که خود را به ادب الهی آراسته سازد به رستگاری دائمی نائل می‌گردد. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (ع)، ص ۱۷.

^۵ . و [ابراهیم] گفت: «من به سوی پروردگارم رهسپارم، زود است که مرا راه نماید» صفات: ۳۷ / ۹۹

^۶ و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند. (انعام:

^۱ . این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است. ما پرستندگان او هستیم. بقره: ۱۳۸ / ۲.

^۲ . ای علی دوست بدار آنچه خدا دوست دارد و به اخلاق الهی آراسته باش. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۵.

^۳ . بدرستی که مؤمن خود را به اخلاق الهی آراسته می‌سازد. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۹.

اشاره می‌نماییم.

آشکار است و اگر وصف انسان باشد مقصود اخلاق و افعال پسندیده است. (راغب، ۱۴۱۲: ۱ / ۷۰۷)

۱. رحمن

رفتار نبی گرامی اسلام و ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) در برخورد با دشمنانشان همواره رفتاری کریمانه بوده است. برخورد امام حسن مجتبی (ع) با کسی که از شام به مدینه آمده و ایشان را مورد شماتت قرار داد و برخورد ایشان با وی که در نهایت او را به عذر خواهی واداشت، حاکی از همان رفتار کریمانه است.

۴. ستار

ستر به معنای پوشش و حجاب است و ستار به معنای بسیار پوشاننده. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۵ / ۵۰) این اسم که از اسماء الهی است نشان دهنده این است که خدای متعال عیوب بندگان گنهکار خود را می‌پوشاند. این صفت الهی دلالت بر محبت خدای والا نسبت به بندگان است و از جمله صفاتی است که انسانها در حیات اجتماعی خود بشدت بدان نیازمند هستند. در روایتی که به آن اشاره خواهد شد به سلیم بودن توجه داده شده است. از اقتضائات سلیم بودن، ستار بودن برای اطرافیان است.

۵. رؤف

رؤف که به همان معنای رحمان یعنی مهربان است، از دیگر صفات الهی است که در صورت فعلیت یافتن آن در انسان نقش فراوانی در تعالی او دارد. در فرازی از روایت امام باقر (ع) که به ویژگی شیعیان امیر المومنین اشاره دارد آمده که شیعیان ما در راه محبت ما یکدیگر را دوست می‌دارند، وجودشان برای همسایگان برکت و برای هم‌نشینان آرامش است:

«إِنَّهَا شِيءٌ مَعَهُ عَلِيٌّ (ع) الْمُمَّةَ بَادِلُونَ فِي وَ لَاتِيْنَا، الْمُمَّةَ حَاطُونَ فِي مَوَدَّةِنَا، الْمُمَّةَ أَوْرُونَ لِإِحْيَاءِ أَمْرِنَا، إِنَّ

این صفت که ۱۶۹ بار در قرآن بیان شده است، حکایت از آن دارد که خدای متعال بسیار بخشنده است. این ویژگی چنانچه در وجود انسانی تبلور یابد، فرد واجد آن را به مرتبه‌ای می‌رساند که نسبت به افراد دیگر هرچند از نظر تفکر و عقیده با او همسان نباشند بخشنده باشد. بخشیدن شمشیر در میدان مبارزه توسط حضرت علی (ع) به دشمنی که تا چند لحظه قبل در حال جنگیدن با او بوده و به دلیل شکستن شدن شمشیرش در معرض هلاکت قرار گرفته و طلب کردن شمشیر آن حضرت، گویای این مطلب است.

۲. رحیم

از دیگر ویژگی های خدای متعال مهربانی اوست. این واژه که ۲۲۷ بار در قرآن کریم تکرار گردیده در اکثر موارد مضاف الیه غفور واقع شده است. (آمرزنده و مهربان) همچنین در ۱۱۴ بار با واژه رحمن همراه است که نهایت مهربانی حق تعالی را می‌رساند. انسان مؤمن آراسته به صفت رحیمیت، انسانی است که نهایت مهربانی را نه تنها به دیگر انسانها بلکه به همه مخلوقات الهی دارد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.

۳. کریم

این واژه که به معنای نیکو، ارجمند، ارزشمند و بزرگوار در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته است، از دیگر صفات خدای سبحان است که در قرآن در ۵ مورد صفت خدا واقع شده است. راغب می‌گوید «کرم اگر وصف خدا واقع شود مقصود احسان و نعمت

خدای متعال آن را در دل بندگان مخصوص و انتخاب شده خود قرار می‌دهد تا مانند حق تعالی با بندگان و افراد مردم با بخشش و گذشت رفتار کرده و به صفات و اخلاق الهی متخلق گردند. از اینرو خدای متعال دستور به عفو و گذشت داده و فرموده است آیا دوست نمی‌دارید که خدا نیز شما را عفو نموده و گناههای شما را ببخشد و خدای متعال آمرزنده و مهربان است.^۳

آراستگی به این حالت حاکی از قرار گرفتن انسان در مسیر کمال است.

۷. حمید

حمید به معنای کسی که از هر جهت ستودنی است. (راغب، ۱۴۱۲: ۱/ ۲۵۶) خدای متعال از آن جهت که دارای صفات کمالیه است قابل ستایش است، همانگونه که نبی گرامی اسلام نیز محمد (ص) به معنای کسی که دارای صفات ستودنی است نام دارد. در حقیقت کسی که بتواند صفات الهی را در خود بارور سازد قابل ستایش است.

۸. سلام

سلام از اسماء حسنی است. راغب می‌گوید: گفته‌اند علت توصیف خداوند به سلام آن است که عیوب و آفات به خدای سبحان راه ندارد. در اینصورت سلام به معنی سالم است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱ / ۴۲۲). مرحوم طبرسی می‌گوید: سلام به دو معنا است. اول آنکه بندگان از ظلمش سالم‌اند و معنای دوم آنکه سالم از هر نقص و عیب و آفت است. (طبرسی، ۱۳۷۷: ۴/ ۲۷۳) صاحب کتاب توحید آن را سلامت دهنده و سالم از هر عیب گفته است. (صدوق، ۱۳۹۸:

غَضِبُوا لَمْ يَطْلُبُوا وَإِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا، بَرَكَهٌ لِمَنْ جَاوَزُوا وَ سَلِمٌ لِمَنْ خَالَطُوا).

«جز این نیست که شیعیان علی (علیه السلام) کسانی هستند که در راه ولایت ما (اهل بیت) به یکدیگر بخشش می‌کنند، در راه محبت ما با هم دوستی می‌نمایند و برای زنده کردن امر ما، به دیدار یکدیگر می‌روند. اگر به خشم آیند، ظلم نمی‌کنند و اگر خرسند نشوند، ز یاده‌روی نمی‌کنند، برای هم‌سایگان‌شان، مایه خیر و برکتند و با هم‌نشینان خود در صلح و صفا به سر می‌برند.

۶. غفار

غفار که به معنای بخشنده است (طریحی، ۱۳۷۵: ۳/ ۴۲۵) نیز از جمله صفات کمالیه حق تعالی است که انسان سالک می‌بایست این صفت را نیز در وجود خود بارور سازد. روایتی از امام صادق (ع) وارد شده است که براساس آن بخشیدن کسی که مرتکب خطایی شده است را از ویژگی‌های پیامبران الهی شمرده است: قال الصادق (ع): العفو عند القدرة من سنن المرسلین و أسرار المتقین...^۲

عفو و بخشش از صفات خدای سبحان است و آن را در دل‌های بندگان مخصوص و انتخاب‌شده خود قرار داده تا همانند حق تعالی با سایر مردم با بخشش و گذشت رفتار کنند و به صفات و اخلاق الهی متخلق گردند. در ادامه این روایت آمده است که:

لان العفو والغفران صفتان من صفات الله تعالی أودعهما فی أ سرار أ صفیائه لیتخلقا مع الخلق باخلاق خالقهم و جاعلهم، لذلك قال الله عز و جل: و لیعفوا و لیصفحوا ألا تحبون أن یغفر الله لكم و الله غفور رحیم. عفو و بخشش دو صفت از صفات الهی است که

۳. همان

۱ الکافی، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲. ترجمه مصباح الشریعه، ص ۲۵۱

(۱۹۱)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آنرا به معنای بی آزار گرفته و می‌گوید: سلام کسی است که با تو به سلامت و عافیت ملاقات کند بدون شرّ و ضرر. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹/۲۲۳). مضمون روایت از پیش گفته (سَلِّمْ لِمَنْ خَالَطُوا)، به این صفت اشاره دارد.

۹. حلیم

حلیم به معنای بردبار است. این کلمه از اسماء حسنی و صیغه مبالغه است و معنی آن در باره خدا مهلت دهنده است یعنی به گناهکاران مهلت می‌دهد و در عذاب آنها عجله نمی‌کند. (قرشی، ۱۳۷۱: ۲/۱۶۸). واژه حلیم در ۱۱ مورد در باره خدای سبحان استفاده شده است که حاکی از رأفت و مهربانی خدا نسبت به بندگان است.

رفتار پیامبر اسلام (ص) نیز در مورد کسانی که در جنگ احد دندان حضرت را شکستند، بیانگر آراسته بودن پیامبر اکرم (ص) به این صفت است؛ چرا که در برابر آن همه آزار و اذیت وقتی یاران حضرت درخواست هلاکت آنان را داشتند، فرمودند، من آمده‌ام تا ایشان را از آتش دوزخ رهایی بخشم، پس چگونه هلاکت آنان را درخواست نمایم. پس از آن دست به دعا شده و فرمودند، «اللَّهُمَّ اهد قومی فانهم لا یعلمون» خدا یا قوم مرا هدایت نما چرا که اینان [حقیقت را] نمی‌دانند.

۱۰. شکور

شکور مصدر است به معنی شکر. شکر خدا یاد آوری نعمتهای او و ثنا گوئی در مقابل آنهاست و شکر از سوی خدا پاداش عمل صالح بنده است و خداوند

از این جهت شاکر و شکور است. (قرشی، ۱۳۷۱: ۴/۶۲).

۱۱. تواب

یکی دیگر از صفات الهی تواب به معنای پذیرش فراوان عذر بندگان است. توبه عبد برگشتن به سوی خداست با ترک گناه و تصمیم عدم انجام مجدد آن و توبه خدا بازگشت به بنده است با رحمت و مغفرت. (طریحی، ۱۳۷۵: ۲/۱۴) مؤمن حقیقی کسی است که اگر کسی در حق او خطایی مرتکب شد و متوجه اشتباه خود شد، نه تنها او را مورد بخشش خود قرار می‌دهد، بلکه با او به مهربانی برخورد می‌نماید. از این روست که در روایات تأکید زیادی بر برخورد شایسته با کسی که در حق تو ستمی روا داشته، شده است.^۱

۱۲. جبار

جبار در انسان صفت ذمّ و در خدا صفت مدح و از اسماء حسنی است. کلمه جبار اگر در انسان بکار رود معنایش ظالم و تحمیل کننده اراده خود بر دیگری است و در خدا بمعنی مصلح است، مصلحی که بر اصلاح تواناست و یا به معنی مقتدری است که مشیت او در عالم جاریست و در او ظلم نیست و یا بمعنی بسیار ترمیم و جبران کننده است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۲/۴۷).

صفات ذکر شده بخش کوچکی از صفات شناخته شده الهی است که به صورت قوه در انسان قرار داده شده و وظیفه انسان طالب کمال، خارج کردن این صفات از قوه به فعل است. در اینصورت است که انسان، حقیقتاً به ازسانیت خود رسیده و به اصطلاح مؤمن گردیده است.

از سان آراسته به صفات الهی نیز در طول حیات

۱. برای نمونه بنگرید به: صفات الشیعه، ص ۴۸.

معرفت‌های معمولی نیست، بلکه از شهود حقایق هستی سرچشمه می‌گیرد. این مرحله همراه با طهارت باطنی است و به دلیل برخورداری از یک چنین معرفتی، قدرت روحی و معنوی در انسان ایجاد می‌شود که توان تصرف در نظام هستی را می‌یابد. از اینروست که پیامبران و اوصیاء الهی، امور خارق العاده‌ای را به انجام رسانده‌اند.

نتیجه

از آنجا که خدای متعال انسان را جهت رسیدن به کمال آفرید، برای او امکانات لازم اعم از داخلی و خارجی را قرار داده است. انسان با بهره‌گیری از قوه عقل خود و همچنین تعالیم انبیاء و اوصیاء الهی در مسیر قرب الی الله که همان کمال اوست نائل می‌شود. این دو نیرو به او کمک می‌کنند تا استعدادهای درونی خود را شکوفا ساخته و پس از آن، آنها را بارور سازد. در این موقع است که او آراسته به صفات الهی شده و به اخلاق رب خود مزین شده و در حقیقت به حیات طیبه دست یافته است. این چنین انسانی شایستگی مقام خلافت الهی را داراست و از اینرو وجود او منشأ بسیاری از ارزش‌های والای الهی می‌گردد. نه تنها حسود و تنگ چشم و بخیل و ... نیست؛ بلکه بخشنده و مهربان، صبور و حلیم، ستار و سلام و ... است. اینچنین انسانی است که قدرت‌های شگرفی جهت تغییر در نظام هستی می‌یابد. اینکه پیامبر اسلام (ص) به عنوان معلم خود را معرفی می‌نماید بیانگر این مطلب است که افرادی که در مسیر تعلیم و تربیت جامعه قرار می‌گیرند، می‌بایست تمام تلاش خود را مصروف دارند تا به صفات نبوی که همان صفات الهی است آراسته گردند.

خود سعی بر اصلاح امور اطراف خود را دارد. با دیدن کاستی‌ها و نواقص اقدام به برطرف کردن کاستی‌ها می‌نماید، بر خلاف انسان مادی که ضعف‌ها را دست‌مایه تخریب دیگران و توهین به آنان قرار می‌دهد. انسان کمال یافته در فراز و فرود زندگی بردبار، در مواجهه با دیگران بخشنده و مهربان و وجودش برای کسانی که با او معاشرت دارند، سلم و منشأ آرامش است. انسان دارای این صفات است که شایستگی رهنمایی دیگران را دارد؛ چرا که رهنمایی دیگران شغل انبیاء و اولیاء الهی است. همانهایی که به عنوان معلم معرفی شدند!

تأسی به صفات الهی است که انسان را در مسیر کمال و همچنین تربیت افراد دیگر یاری می‌رساند. همانگونه که خدای والا بهترین روش‌های تربیتی را در مورد بندگان خود به اجراء گذاشته است. یکی از اسماء الهی «مؤمن» است. اینکه در روایتی از نبی گرامی اسلام (ص) آمده است «المؤمن مرآة المؤمن» می‌تواند به این معنا باشد که انسان متصف به صفات الهی و باصطلاح مؤمن باید نماینگر خدا باشد. یعنی اخلاق و رفتار او اخلاق و صفات الهی بوده و منعکس کننده صفات خدای والا باشد. با این نگرش است که انسان کامل (مؤمن حقیقی) خلیفه خدا در روی زمین می‌گردد. آری جریان صفات الهی در وجود انسان او را به مقام جانشینی خدا می‌رساند.

تو مؤمن باش و پس می‌باش آمن

که مؤمن هست خود مرآت مؤمن^۲

حال سخن در آن است که خلیفه الهی دارای چه اختیاراتی است؟ رسیدن به مقام خلافت الهی همراه با راه یابی به درجه بالای یقین است و مراد از یقین معرفت بسیار بالاست. چنین معرفتی از سخن

۱. فرستاده است) نهج الفصاحة ص: ۳۰۲.

۲. آیت الله حسن زاده آملی

۱. "إن الله تعالى لم يبعثني معنًا ولا متعنتًا ولكن بعثني معلمًا ميسرًا" (خداوند مرا اشکال گیر و اشکال تراش نفرستاده بلکه آموزگار و آسانگیر

- الفاظ القرآن)، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، بیروت: دار الشامیه، چاپ یکم.
۱۲. سیوطی، جلال الدین، (۱۴۰۴ ق). الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چاپ یکم.
۱۳. شبر، سید عبد الله، (۱۴۱۲ ق). تفسیر القرآن الکریم، بیروت: دار البلاغۃ للطباعه و النشر، چاپ یکم.
۱۴. شیخ علوان، نعمت الله، (۱۹۹۹ م). الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، مصر: دار رکابی للنشر، چاپ یکم.
۱۵. صادقی تهرانی، محمد، (۱۳۶۵ ش). الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
۱۶. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، (۱۳۹۱ ق). التوحید، قم: جامعه مدرسین، [بی‌جا].
۱۷. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، (۱۳۶۲ ش). صفات الشیعۃ، تهران: اعلمی، [بی‌جا].
۱۸. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ ق). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۰ ش). مکارم الأخلاق، قم: شریف رضی، [بی‌جا].
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۷ ش). جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ یکم.
۲۱. طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵ ش). مجمع البحرين، تصحیح: سید احمد حسینی، تهران: نشر مرتضوی، چاپ سوم.
۲۲. طبیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۸ ش). اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، چاپ دوم.
۲۳. عبده و رشیدرضا، شیخ محمد و محمد، (۱۴۲۶ ق/

همه انسانها امکان دست یافتن به این جایگاه که همان کمال بشری است را دارند و در صورتی که استعدادهای درونی خود را به صورت کامل متبلور سازند، توان تصرف در نظام هستی را می‌یابد.

فهرست منابع

۱. القرآن الکریم.
۲. آلوسی، شهاب‌الدین، (۱۴۱۵ ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ یکم.
۳. ابن فارس، ابوالحسن، (۱۴۲۲ ق). معجم مقاییس اللغه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی‌جا].
۴. ابن قطب، سید محمد، (۱۴۱۵ ق). فی ظلال القرآن، بیروت: دار الشروق، چاپ یکم.
۵. ابن منظور، ابوالفضل محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق). لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۶. بلخی، ابوعلی شتیق بن ابراهیم، (۱۳۸۲ ش). مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ترجمه مصطفوی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، چاپ یکم.
۷. پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۸۲ ش). نهج الفصاحه، تهران: دنیای دانش، چاپ چهارم.
۸. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷ ش). تسنیم، قم: اسراء، چاپ یکم.
۹. حسینی همدانی، سید محمد، (۱۳۶۳ ش). درخشان پرتوی از اصول کافی، قم: چاپخانه علمیه قم، چاپ یکم.
۱۰. حقی بروسوی، اسماعیل، (۱۴۰۵ ق). روح البیان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ یکم.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن مفضل، (۱۴۱۲ ق). المفردات فی غریب القرآن (مفردات

۲۹. مجلسى، محمد باقر، (۱۴۰۴ق). بحار الانوار
الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، بيروت: مؤسسه
الوفاء، چاپ دوم.
۳۰. مدرسى، سيد محمد تقى، (۱۴۱۹ق). من هدى
القرآن، تهران، دار محبى الحسين، [بى چاپ].
۳۱. مصطفوى، حسن بن عبدالرحيم، (۱۳۶۰ش).
التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، تهران: بنگاه
ترجمه و نشر كتاب، [بى چاپ].
۳۲. مغنيه، محمد جواد، (۱۴۲۵ق). التفسير المبين،
قم: بنياد بعثت، چاپ سوم.
۳۳. نجار زادگان، فتح الله، (۱۳۸۸ش). دوازده نکته
در بررسى و ارزىابى ادله توسل، شفاعت، تبرک و
زيارت، قم: مجمع جهانى اهل بيت، چاپ يكم.
- ۲۰۰۵م). المنار، تحقيق: ابراهيم شمس الدين،
بيروت: دار الكتب العلميه، چاپ دوم.
۲۴. عسكرى، ابو محمد حسن بن على، (۱۴۰۹ق).
التفسير المنسوب الى الامام العسكرى، قم: مدرسه
امام مهدي، چاپ يكم.
۲۵. فراهيدى، ابو عبدالرحمن خليل بن احمد، [بى تا].
العين، قم: هجرت، چاپ دوم.
۲۶. قرشى، سيد على اكبر، (۱۳۷۱ش). قاموس قرآن،
تهران: دار الكتب الإسلاميه، چاپ ششم.
۲۷. قرشى، سيد على اكبر، (۱۳۷۷ش). احسن
الحدیث، تهران: بنياد بعثت، چاپ سوم.
۲۸. كلينى، محمد بن يعقوب، (۱۴۰۷ق). كافي،
تهران: دار الكتب الإسلاميه، چاپ يكم.